

## مردمانی که پروانه ی کشتن دریافت می‌کنند

هنگامی که انسان با واقعیتی ناگوار روبرو می‌شود باید بکوشد آن واقعیت را به سود خود دگرگون سازد. انسان زمانی می‌تواند یک واقعیت را به سویی برگرداند که ویژگی های آن واقعیت و توانایی خود را بشناسد. هماهنگ ساختن خویشتن با واقعیت های ناخواسته یعنی خودباختگی و چشم پوشیدن از نیروی گستاخ و خرد انسان است.

مجاهدین اسلام، هزار و چهار صد سال است، که کشور ایران را به غنیمت گرفته‌اند، بر مردمان ایران حکم می‌رانند، از دانش و هنر ایرانیان بهره می‌برند، این یک واقعیت است. این واقعیت نه یک روند جامعه‌ی انسانی و نه یک قانون طبیعی در جهان است بلکه این واقعیت نشان شکست مردمانی است که، در برابر یورش خشم‌آورانی انسان ستیز و آزمند، خویشتن را از ترس یا از نابخردی به بیگانگان واگذار کرده‌اند.

این واقعیت یک حقایق طبیعی نیست و پیوندی هم با ساختار جامعه نداشته است که ایرانیان باید خود را با این واقعیت ناساز همساز کنند. انسان مجبور است که برخی از واقعیت‌ها را بپذیرد؛ چون زندگی در آنها آمیخته شده است. این نمونه واقعیت‌ها گام به گام، در روند و پیشرفت جامعه، همراه با دگرگون شدن پیوندهای اجتماعی بوجود آمده‌اند.

آسان ساختن دشواری‌های زندگی به پذیرفتن و ساختن ابزارهای پیشرفته بستگی دارد. می‌توان این واقعیت را پذیرفت که انسان باید پیوندهای اجتماعی را با فرآورده‌های مدرن همساز کند. شاید بتوان پذیرفت گسترش شهرها روند جامعه است و در این گسترش پهنه‌ی هر خانه تنگتر می‌شود. ولی تن دادن به احکام کهنه و پوسیده نه روند جامعه و نه شایسته‌ی انسان آزاد است.

حکومت اسلامی یک واقعیت است که از راه ستمکاری و ایجاد ترس بر مردم ایران حاکم شده است ولی این حکومت هیچ حقایقی ندارد و مردم ایران هم هیچ نیازی ندارند که این حکومت را بپذیرند. پس کسی، که آگاهانه از انسان ستیزی‌ی بیزار است، نمی‌تواند ویژگی‌های پسمانده‌ی حکومت اسلامی را ندیده بگیرد. با این وجود کسی که، در چرخش این حکومت گرفتار شده، با واقعیتی روبرو است که دگرگون ساختن آن تنها به خواست و نیاز او بستگی ندارد. ولی شناختن ویژگی‌های حکومت، که زندگی را بر او ناگوار کرده‌اند، به خواست و بینش خود او بستگی دارد.

کسی که در درون کشور ایران در چنگال ستمگران حکومت رنج می‌برد به تنهایی توان پیکار حتا توان ایستادگی در برابر خشم این ستمکاران را ندارد. ولی هر کس، که با نیروی خرد خود می‌اندیشد، می‌تواند بنیاد زشتی‌های این حکومت را شناسایی کند.

انسان از سرشت خود از ماهیت جان آزاری بیزار است ولی مردم ایران در جامعه‌ای، که آلوده به عقیده‌هاست، پرورش می‌یابد. از این روی بیشترین مردم از دیدگاه ایمان خود به جهان هستی می‌نگرند و حتا انگیزه‌های درون انسان را با معیارهایی، که از ایمان به پندارهای ناشناخته گرفته‌اند، ارزیابی می‌کنند. این است که چنین مردمی، پاسخ دادن به انگیزه‌های انسانی را گناه، آزردن جان گناهکاران را زیبا می‌پندارند.

هر جاننداری به نیرویی روینده و زاینده، که هنوز دانش امروز به راز آن پی نبرده، آراسته شده است. این نیرو را در فرهنگ ایران جان نامیده‌اند. در این فرهنگ جان گرامی ترین پدیده‌ایست که در اندک ریزه‌هایی از هستی می‌آمیزد و از آن آمیزش رویندگی و زاینندگی آفریده می‌شود. یعنی خوددایه (جاندار = خدا) از انجمن خدایان بی جان ساختار می‌یابد و هیچ کس را حقی نیست که جان را از جاننداری بگیرد.

یک انسان نیک خو، پاک سرشت و خوداندیش که در ایران زیست دارد با دو واقعیت روبرو می‌شود که یکی با زور و ستم بر جامعه حاکم شده و دیگری وجدان و خردی است که در سرشت او جوشان است.

یک واقعیت این است که در احکام اسلامی تنها جان مسلمان ارزش دارد، آن را هم با قیمت شتر می‌سنجند، جانهای دیگر کسان، که این احکام را باور ندارند، سزاوار نابودی هستند.

زشتی‌ی جانستنی و گسترش ترس و ستم، که از پی آیند این انسان ستیزی پدیدار می‌شود، واقعیت دیگری است که ایرانیان با آن روبرو هستند و شاید هم برخی از آنها از ندای وجدان خود رنج می‌برند.

احکام آدمکشی از اندیشه‌ی مردم ایران برنخاسته‌اند، خرد انسان آزاد هم آنها را نمی‌پذیرد بلکه آنها از سوی الله بر رسول الله نازل شده‌اند و حکومت اسلامی هم آنها را اجرا می‌کند. با این که جهاد، کشتار دگراندیشان، از احکام است ولی کشتن تبهکار و قاتل مسلمان بر همه‌ی مسلمانان واجب نیست.

یعنی بستگان مقتول، اگر از آدمکشی بیزار باشند، مجبور نیستند که قاتل را بکشتن بدهند. در جامعه‌ای، که زور و دروغ حکومت می‌کند، تبهکار و آدمکش هم پدیدار می‌شوند. ولی احکام جان‌ستیزی برای بستگان مقتول راهی را باز گذاشته‌اند تا آنها

به نام اولیای دم دست به کشتن انسان دراز کنند. بدین سان کشتن انسان سنت اسلامی و بخشی از آزادی‌های مردم ایران شده است. در جایی که هم این مردم آزاد نیستند حتی در پیرامون قتل‌های قانونی که به نام اعدام انجام می‌شوند و جلادانی، که احکام قتل را صادر می‌کنند، اندیشه کنند.

بیشترین مردم ایران آدمکش نیستند ولی بیشترین آنها مسلمان هستند و در احکام اسلام کشتن کافرها، در راه الله، وظیفه‌ی مسلمانان است. ایمان به اسلام مسلمان را از سرشت انسان بودن خود دور می‌سازد و در ذهن او الله را به نام برترین نمونه و بهترین معیار سنجش جاسازی می‌کند. این است که مسلمان نیکی و درستی را با کردار معبود خود، یعنی با غضب الله، می‌سنجد. او هر کشتار و جنایتی را که الله امر کرده است نیک و درست می‌پندارد.

یک مسلمان با ایمان مانند معبود خود، از شکنجه دادن به کافرها شادمان می‌شود، او از کشتارهای تاریخی، که به دست پیشوایان اسلام پیوسته جریان داشته‌اند، با سرافرازی یاد و کشتار کنندگان را به نام امامان خود ستایش می‌کند. هر مسلمانی آرزو دارد که ویژگی‌های قهرمانان اسلام را داشته باشد، از این روی کینه‌ی نامسلمانان را در سینه‌ی خود می‌پروراند، کشتن دگراندیشان یکی از ویژگی‌های قهرمانان مسلمانان است.

جان انسان در احکام اسلامی بسان کالایی است که با دارایی‌ی یک "مال دار" یا با آن چیزهایی که در تصرف او است ارزیابی می‌شود. چارپایان، درخت، چشمه‌ی آب، زمین و همچنین انسان بخشی از دارایی یک "مال دار" شمرده می‌شوند. این است که در بازار اسلام‌زدگان می‌توان هریک از این کالاها را به جای کالای دیگری پرداخت و نیز می‌توان زیانی که از سوی کسی بر "مال داری" وارد شده است با کالای هم ارز آن جبران کرد.

در جامعه‌ی اسلامی کشتن مسلمان جرم است و مجازات آن با گرفتن جان یک کس یا با پرداخت شماری از چارپایان جبران می‌شود. یعنی در نگرش مسلمانان کشتن انسان زشت و شرم آور نیست بلکه برای صاحب آن "مال" زیان آور است که باید زیان او جبران بشود یا به همان اندازه به ستمکار زیان وارد آید.

در جامعه‌ی اسلامی همگان برای جانستانی همکاری و همیاری می‌کنند. خشم‌آوران، تبهکاران، قضات شرع، فقیه‌های عالیقدر، وکلای مجلس، حقوقدانان ناحق، بیشترین انتخاب کنندگان، برخی از وکلای دادگستری و استادان دانشگاه‌ها به آسانی و آرامی می‌کشند، به کشتن انسان امر می‌کنند یا خواهان کشتن دیگران هستند.

در جامعه‌ای که، آنبوه مردمان از گرفتن جان انسان شرم نداشته باشند، آدمکشان شرعی هم در میان آنها جایگاه بلندی را دارا هستند. حکومت اسلامی کشتن انسان را، که در چهارچوب احکام، حق مسلم همه‌ی مردم می‌داند. ننگ این کردار زشت، یعنی گرفتن جان انسان، وجدان این مردم را نمی‌آزارد؛ همه‌ی آنها می‌توانند مانند قاضی یا جلاد شرع از کشتن دیگران شادمان گردند.

دیگر پی آیند کشتار شرعی این است که والیان و فقه‌های اسلام می‌توانند از معیارهای این عدالت سود ببرند و به چنگال‌های خونین خود فخر بفرروشند. والیان اسلام، در معیار این عدالت، حتی نیازی ندارند که آستین خود را از خون دگراندیشان بشویند زیرا آنها میزان زهد و ایمان خود را با خونی که از کافرها ریخته‌اند می‌سنجند.

با زبانی ساده می‌توان گفت که آخوند نخست جانستانی را، که بنیاد عدالت الله است، در دیدگاه مسلمانان زیبا می‌نگارد و سپس به کمک احکام شرعی و پیروان با ایمان خود میلیون‌ها کافر را سر می‌برد.

کسی که از کشته شدن بستگانش اندوهگین و از کشتن قاتل آنها شادمان می‌شود او از جانستانی و ستمکاری روی گردان نیست و او از آدمکشی ننگ ندارد. زیرا او بر آنست که اندوه و خشم خود را دانسته، با آزدن جان انسان، بر کسان دیگری فرود آورد. او رنج خود را نه تنها با خون قاتل بلکه با اشک بستگان او مداوا می‌کند.

کسانی، که به نام اولیای دم، بر کشتن قاتلی پافشاری دارند، برای فرونشاندن آتش کینه‌ی خود، به تماشای جان کندن او می‌روند، آنها خود ستمکارانی هستند ستمکش که از حکومت اسلامی پروانه‌ی آدمکشی دریافت کرده‌اند.

شاید یک تبهکار، که در اجتماع شهیدپروران پرورش یافته است، از پستی و فرومایگی انسانی را بکشد. جامعه‌ی مسلمانان، که از همین دیدگاه پست به هستی می‌نگرند، از زشتی‌ی این کردار آزرده نمی‌شوند بلکه از گستاخی‌ی تبهکار به هراس می‌افتند.

مسلمانان همان عدالتی را که از شریعت اسلام می‌شناسند در مورد تبهکاران نامشروع به کار می‌برند. آنها با این کردار به فرهنگ و همه‌ی مردمان جامعه ستم وارد می‌کنند. زیرا مسلمانان آدمکشی را، به نام عدالت، پذیرفته‌اند و همین واکنش را هم در مورد آزادگان، دگراندیشان یا هر کس، که گامی از این احکام فراتر بگذارد، انجام می‌دهند.

هر گاه مردم آزاری برای اجتماعی معیار دادگری باشد، زشتی و تبهکاری در آن جامعه سنت اجتماعی می‌شود، آن مردم هم با

توفان خشم به جنگ باد هرزه می‌شتابند. کسانی که در منجلاب ستمگران فرو رفته‌اند آنها نمی‌توانند همزیستی و انسان دوستی را شناسایی کنند.

عقیده‌ای که بنیادش بر جهاد استوار است، برای اجرای این حکم، او آدمکش و تبهکار پرورش می‌دهد، پیروانش هم شهیدپرور می‌شوند و کشتن انسان را حق مسلم خود می‌پندارند.

احکام اسلامی، بر اساس انگیزه، نیاز و اندیشه‌ی مردم پا نگرفته‌اند، آن‌ها با سرشت و خواسته‌های انسان آزاد در تضاد هستند. از این روی مردم قانونی را، که با سرشت آنها سازش ندارد، نمی‌پذیرند. این است که آنها پیوسته قوانین زورمندان و ستمگران را می‌شکنند.

یعنی انسان از سرشت خود، که می‌لونها سال از آمیزش آزاد برخوردار بوده است، هرگز نخواهد توانست احکام الله را، که خودش نه زاییده شده و نه میزاید، بپذیرد. از این روی این انسان هر اندازه هم که او را ندادن پرورش داده باشند باز هم از انگیزه‌های درون خود پیروی خواهد کرد. این است که در محکمه‌ی ستمکاران آدم از آغاز پیدایش گناهکار شمرده می‌شود.

حکومت‌های زور، برای پایداری احکام خشونت‌بار خود، جان‌آزاری و آدمکشی را در جامعه قانونی می‌سازند تا مردم انسان ستیزی را بخشی از نیازهای حقوقی و اجتماعی بپذیرند.

هر اندازه که بنیاد یک حکومت انسان ستیزتر باشد احکام آن حکومت خشن‌تر و زشت‌تر هستند. مانند حکومت اسلامی که زنان را برای تصرف و بخشی از دارایی مرد می‌شمارد. از آن جا که انسان آزاد از انگیزه و خرد خود چنین حکمی را نمی‌پذیرد؛ این است که حکومت زور مجازات سنگسار را برای کسانی به کار می‌برد که آنها آزاد و دلخواه با یاری آمیزش داشته باشند.

انسان از سرشت و انگیزه‌های درون خود با همه‌ی جانداران پیوند دارد و از آزاردن جان هر کس رنج می‌برد. ولی زمانی، که عقیده‌ای بر خرد انسان حکمران بشود، رفته رفته او از سرشت خود بریده و عقیده جای وجدان او را می‌گیرد. کسی که در عقیده‌اش می‌اندیشد و با عقیده‌اش می‌سنجد او نه تنها از قانون سنگسار ننگی ندارد بلکه از تماشای جان کندن انسان به امر شریعت خشنود می‌شود.

در ذهن مسلمانان فرو رفته است که مردان به سروری‌ی زنان گماشته شده‌اند. این است زنانی، که حق سروری‌ی مردان را بشکنند، به سخت‌ترین مجازات‌ها محکوم می‌شوند. برخی از این زنان نه تنها به امر قاضی شرع بلکه بیشترین آنها بدست مردان و بستگان خود جان می‌سپارند. آنچه که این انسان‌ها را به کام مرگ می‌راند عقیده‌ی پلیدی است که در ذهن این مردمان پرورده شده است.

مجازات سنگسار ستم آشکاری است که ننگ و خشم آزادگان را برمی‌انگیزد. ولی این تنها ستمی نیست که از سوی اجتماع شهیدپرور ایران بر زنان وارد می‌آید. جوانانی که، پرورده‌ی این حکومت هستند، از دیدگاه تصرف به زنان می‌نگرند و به کردار زنان را تنها برای کامجویی مصرف می‌کنند. یعنی دخترهای نوجوانی را فریب داده و پس از مصرف دورمی‌اندازند.

دختران جوانی که از این راه به بازار تنفروشان وارد می‌شوند آنها پیوسته در زیر سنگسار این جامعه رنج می‌برند. ستمی که بر این نمونه دختران وارد می‌شود چندان آشکار نیست و کمتر کسی را اندوهگین و افسرده می‌سازد. ولی رنج آنها، که نشان انسان ستیزی در عقیده‌ی حاکم بر اجتماع است، از سنگسار هم سنگین‌تر و درازتر است.

این دختران در همه‌ی زندگی به ستم کشیدن محکوم هستند، آنها امید بازگشت به خانواده و اجتماع شهروندان را ندارند. ستمی که بر این انسان‌ها وارد می‌شود داغ ننگی است که ما از دیدن آن پرهیز می‌کنیم. زیرا می‌ترسیم که خراشی در وجدان اسلامزده‌ی ما وارد بشود.

مجازات اعدام نشان کم‌رنگی از بینش انسان ستیزی حکومت اسلامی است. زیرا شمار کودکان آواره، جوانان معتاد، ناتوانان اجتماع، که در بی‌داد این حکومت جان می‌دهند، بسیار بزرگتر از شمار کسانی است که آشکارا و به خواست ستمکاران حاکم به دار آویخته می‌شوند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)